دلنوشته: مادر تمام نوشته‌ها

نویسنده: گروه تحریریه هم‌داستان

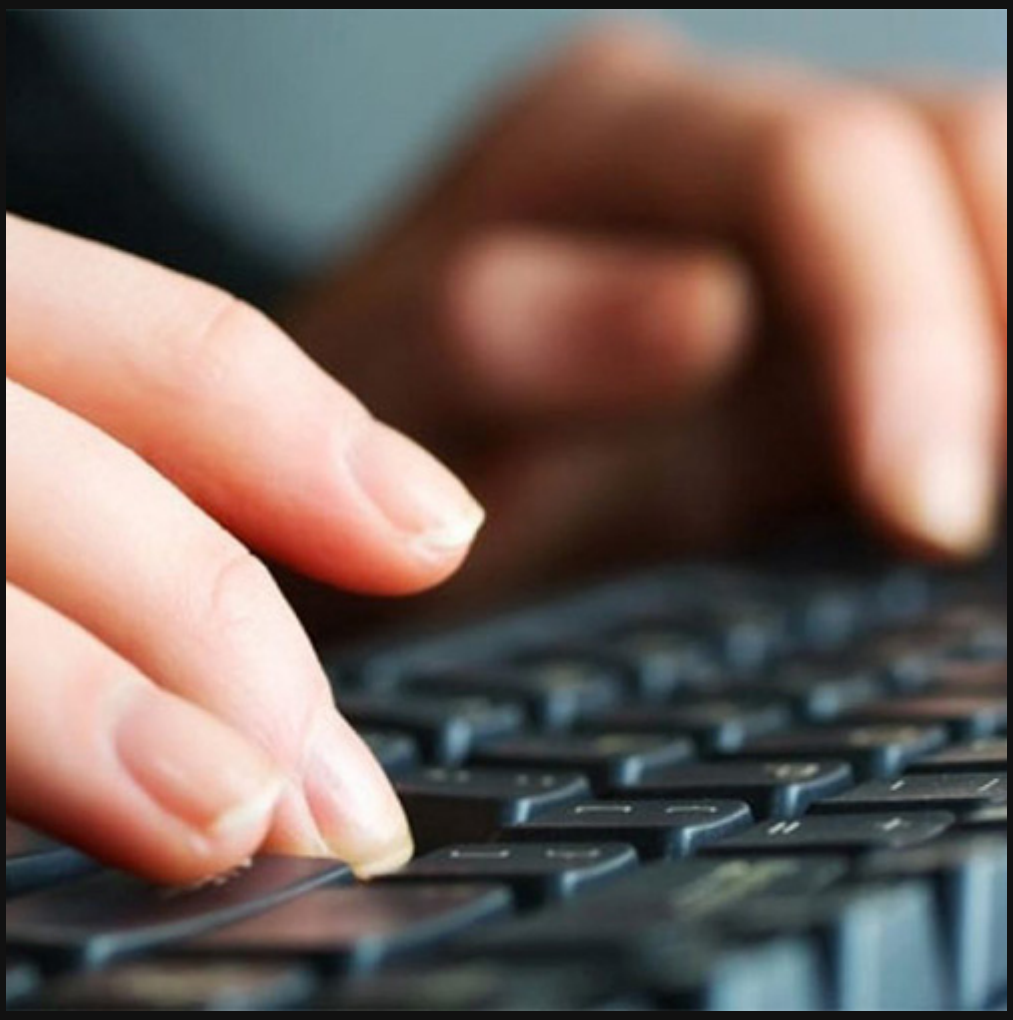
تاریخ انتشار: 15 Khordad 2585 باستانی برابر با June 5, 2026 میلادی



دلنوشته را شاید بتوان مادر تمام سبک‌های نوشتاری دانست. هر نویسنده‌ای که از خود اثری به‌جای گذاشته، روزی قلمی به‌دست گرفته و آنچه در دلش گذشته، بی‌پروا بر روی کاغذ آورده است. در حقیقت، هر اثر فاخری که امروز می‌شناسیم، زمانی دلنوشته‌ای از یک نویسنده یا شاعر بوده است که با دستکاری و ویراستاری، به اثری ماندگار تبدیل شده است.

زمانی‌که نویسنده دلنوشته‌ای می‌نویسد، باید قلم خود را رها کند تا آزادانه غوغای دلش را بر کاغذ جاری کند. دلنوشته مانند تندیس خامی است که از احساسات قالب‌گیری شده؛ زیبا اما ناصاف، با زوایدی که نیاز به تراشیدن دارند. نویسنده اگر این تندیس را سوهان نزند و زوایدش را برطرف نکند، نوشته‌اش شلخته و بی‌نظم جلوه خواهد کرد.

حتی در دلنوشته، رعایت قوانین درست‌نویسی و استفاده از علائم نگارشی ضروری است. گرچه دلنوشته از پیش برنامه‌ریزی‌شده نیست و حرف دل است، اما با انبوهی از کلمات بی‌ربط و بی‌سروته تفاوت دارد. بااین‌حال، آیا می‌توان تعریف مشخصی برای دلنوشته ارائه کرد؟



دکتر مهشید مشیری، فرهنگ‌نویس و مترجم، دلنوشته را چنین تعریف می‌کند: «دلنوشته نوعی تک‌گویی نوشتاری، خواه نثر و خواه موزون است که از سر دلتنگی نوشته می‌شود؛ اصولاً صمیمانه و صادقانه است. تعارف و خوشامدگویی ندارد. بازتاب احساس و اندیشهٔ واقعی نویسنده است. هدف و ساختارِ از پیش تعیین‌شده ندارد؛ فرمایشی نیست؛ سفارشی نیست. نویسندهٔ دلنوشته وقتی بخواهد بنویسد، خواستنش خودبه‌خودی است. یعنی برای دل خودش می‌نویسد و در جستجوی مخاطب خاص نیست.»

او معتقد است دلنوشته از دل برمی‌آید، اما این باور که «هرچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند» لزوماً درست نیست، زیرا سخنانی از دل برخاسته‌اند، ولی بر دل ننشسته‌اند.

دلنوشته‌های امروزی را شاید بتوان دنباله‌ای از دیوارنوشته‌های گذشته دانست؛ نوشته‌هایی که معمولاً بی‌نام بودند و از دلتنگی‌های نویسنده حکایت داشتند:

«به یادگار نوشتم خطی ز دلتنگی، در این زمانه ندیدم رفیق یک‌رنگی.»

نویسندهٔ این نوشته‌ها معمولاً ناشناس می‌ماند. شاید عاشقی ناکام بود، شاید از تنهایی یا خیانت گله داشت، شاید در فراق کسی می‌سوخت یا از ناروخوردن دلگیر بود. در هرحال، دلش تنگ بود و می‌نوشت تا کمی از این بار سنگین بکاهد.

در ادامه نمونه‌ای از یک دلنوشته را با هم می‌خوانیم؛ دلنوشته‌ای با عنوان «دستمال سفید صلح» که در فضای مجازی منتشر شده است:

دستمال سفید صلح

بیست‌ویکم سپتامبر یا همان سی‌ویک شهریور روز جهانی صلح است، اما مدت‌هاست از هر طرف که می‌روم به جنگ می‌رسم. هرجا که پا می‌گذارم، بی‌هوا مینی منفجر می‌شود. به خودم که می‌آیم، می‌بینم هر تکه از روحم به جایی پرتاب شده است. سلامی می‌کنم و لبخندی می‌زنم، منتظر می‌مانم تا لبخندی نرم و آرام به سویم برگردد. اما به‌جای لبخند، تیری به سمتم شلیک می‌شود و جانم را به جوخه اعدامی جانگداز می‌دوزد.

سیاست، انگشت‌های چرکینش را در چشم همه کرده است و مردم با مردمکان خونین به تماشای زندگی ایستاده‌اند.

ناچاری و ناگزیری، چاره‌ای جز نفرت و گریزی جز خشم باقی نگذاشته است. مردم در برابر سپاه سوگ و لشکر شوربختی به یکدیگر می‌تازند.

میانه‌روی و مدارا طرفداری ندارد. گویی همگان به افراط و تفریط آویخته‌اند، لبه‌های پرتگاه تندروی را چنگ زده‌اند و هرکس بر آن است تا نخ دیگری را با قیچی تیز خویش ببرد. خودی و غیرخودی، شبانه‌روز در حال لشکرکشی‌اند. هرکس جز خود، دیگری است و مجازات دیگری، زدودنش.

تیر و ترکش و موشک و مین جنگ‌های بیرونی کشتگان بسیاری دارد، اما جنگ داخلی، جنگ شهروند با شهروند و هم‌وطن با هم‌وطن... کشتگانش بی‌شمار است.

چه اندوهبارتر از جنگی که ما در آنیم.

«من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان»،

دیگر توان دویدن میان خاکریزهای حق و باطل را ندارم.

در این شکست اخلاقی، هر پیروزی بی‌معناست. در میان هزاران زنده‌باد و مرده‌باد، دستمال سفیدی دارم که از پشت سنگر سکوت، تکانش می‌دهم.

می‌توان نام تسلیم بر آن گذاشت یا صلح، اما هرچه باشد، دیگر مجال و حالِ قال و مقال نیست.

من آن سرباز تنهایم که برای نجنگیدن، مبارزه می‌کنم. برای دفاع از مرزهای انسان‌ماندن.

دلنوشته، بازتاب بی‌پرده و صمیمانهٔ احساسات و اندیشه‌های نویسنده است. برخلاف بسیاری از نوشته‌ها، هدفی از پیش تعیین‌شده ندارد و بیشتر برای آرامش دل نویسنده نوشته می‌شود. اما اگر با دقت و هنر همراه شود، می‌تواند تأثیری عمیق بر دیگران بگذارد و مانند نمونه بالا، مخاطب را با خود همراه کند.


the insects